



Res. article

The Study of Female Face in the Novels, *I Will Turn off the Lights* and *Get Used* due to the Social Approach

Zahra Azimi^{*1}

PhD Scholar of Persian Language and Literature, Faculty of literature and Humanities, Shahr Kord University, Shahr Kord, Iran

Jamal Al Din Mortazavi²

Assistant Professor Department of Persian Language and Literature, Faculty of literature and Humanities, Shahr Kord University, Shahr Kord, Iran

Received: 06/11/2019

Accepted: 10/22/2019

Abstract

Social issues have long been considered by poets and writers as one of the most important concerns of every committed person in their society. Women writers have also paid particular attention to the social situation around them, especially to women's issues. In their works, they often focus on women's lives and issues to express their attitudes toward women and their status in society. As a realist writers, Zoya Pirzad has devoted all her efforts to express the details of women's lives and to represent the cultural and social issues in society. The study concluded that social issues such as poverty and exposure were well reflected in these two ways. Some women have a relatively good standing in the family and in society, and they are treated with humiliation and injustice. Women's tendency to social deviation is also higher than men's.

Keywords: Social Issues, Women, Zoya Pirzad, *I Will Turn off the Lights*, *We Get Used to*.

1. Corresponding Author's Email:

2. Email:

shabahang644@gmail.com

baharahang@gmail.com



پژوهشنامه ادبیات داستانی، دانشگاه رازی
دوره هشتم، شماره ۳، پاییز ۱۳۹۸، صص ۹۰-۷۵.

سیمای زن در چراغها را من خاموش می‌کنم و عادت می‌کنیم با تکیه بر رویکرد اجتماعی

زهرا عظیمی*

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شهرکرد، شهرکرد، ایران

جمال‌الدین مرتضوی^۲

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شهرکرد، شهرکرد، ایران

پذیرش: ۱۳۹۸/۷/۳۰

دریافت: ۱۳۹۸/۳/۲۱

چکیده

مسائل اجتماعی از دیرباز به‌عنوان یکی از مهم‌ترین دغدغه‌های هر انسان متعهد به جامعه خود، مورد توجه شاعران و نویسندگان بوده است. نویسندگان زن نیز توجه ویژه‌ای به اوضاع اجتماعی پیرامون خود و به‌ویژه مسائل زنان داشته‌اند. آن‌ها در آثار خود اغلب به زندگی و مسائل زنان می‌پردازند و نگرش خود نسبت به زن و جایگاه او در جامعه را بیان می‌کنند. زویا پیرزاد به‌عنوان نویسنده‌ای رئالیست، تمام تلاش خود را صرف شرح جزئیات زندگی زنان و بازنمایی مسائل فرهنگی و اجتماعی جامعه کرده است. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهند که مسائل اجتماعی چون فقر و تابوشکنی به خوبی در این دو اثر بازتاب یافته است. دیگر اینکه گروهی از زنان در خانواده و جامعه از جایگاه نسبتاً خوبی برخوردارند و در مقابل گروهی دچار تحقیر و بی‌عدالتی شده‌اند. همچنین میزان گرایش زنان به انحرافات اجتماعی، بیشتر از مردان است.

کلیدواژه‌ها: مسائل اجتماعی، زنان، زویا پیرزاد، چراغها را من خاموش می‌کنم، عادت می‌کنیم.

۱. درآمد

اثر نویسنده بازتابی است از مسائل فکری و فرهنگی جامعه‌اش و نویسنده هیچ گاه از وقایع اجتماعی پیرامون خود جدانمی‌شود. «در این راستا فرم‌های ادبی از جمله رمان و داستان‌های کوتاه ابزاری هستند که زنان در سال‌های اخیر جنبه‌هایی از زندگی‌شان را با آن تجزیه و تحلیل و منتشر می‌کنند؛ جنبه‌هایی که پیش از این در هنر یا جامعه توجه چندانی به آن نمی‌شده‌است. چند دهه‌ای است که زنان این مرز و بوم قلم به دست گرفته و داستان‌هایی خلق کرده‌اند تا از این طریق بتوانند شرایط و وضعیت زنانه‌شان را به نمایش بگذارند» (براهنی، ۱۳۷۴: ۱۰۹).

زویا پیرزاد نویسنده معاصر، مجموعه داستان‌های کوتاه خود؛ مثل همه عصرها، طعم گس خرمالو و یک روز مانده به عید پاک را در سال‌های (۱۳۷۰، ۱۳۷۶ و ۱۳۷۷ ه.ش) به چاپ رساند. اولین رمان بلند او به نام چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم در سال (۱۳۸۰ ه.ش) و عادت می‌کنیم در سال (۱۳۸۳ ه.ش) به چاپ رسید. پیرزاد در آثار خود و به ویژه در دو رمان چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم و عادت می‌کنیم، زنان و مسائل زندگی آن‌ها را در رأس توجه خود قرار داده‌است. بنا به اهمیت این موضوع در این پژوهش به بررسی سیمای زن با تکیه بر رویکرد اجتماعی در دو رمان چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم و عادت می‌کنیم زویا پیرزاد با روش توصیفی - تحلیلی پرداخته می‌شود. محورهای اصلی این پژوهش عبارتند از: مسائل اجتماعی حاکم بر دو رمان، سیمای زن در دو رمان و همچنین کجروی‌های اجتماعی زنان.

پرسش‌های پژوهش

پرسش‌های اصلی که این پژوهش می‌کوشد به آن‌ها پاسخ گوید عبارتند از:

- ۱- مسائل اجتماعی برجسته‌ای که در دو رمان مذکور به آن پرداخته شده، کدام است؟
- ۲- در دو رمان مذکور زن در جامعه و خانواده از چه جایگاهی برخوردار است؟
- ۳- در رمان‌های مذکور زمینه‌ها و علل اغلب کردارهای زنانه و انحرافات اجتماعی رایج در میان زنان چیست؟

پیشینه پژوهش

نیکویخت و دیگران (۱۳۹۱) در مقاله‌ای به بررسی سبک شناسی آثار زویا پیرزاد پرداخته‌اند و به این نتیجه رسیده‌اند که پیرزاد با انتخاب شخصیت‌های زن از نشانه‌های فرازبانی و سبک خاص زنان استفاده کرده‌است و با این روش درصدد القای زنانگی و تولید معنا در متن بوده است. حیدری (۱۳۸۹) در پژوهشی زنان داستان‌های پیرزاد را از منظر سلطه‌جویی و تسلیم مورد بررسی قرار داده و به این نتیجه اشاره می‌کند که زنان

آثار او دو گروه هستند: برخی خصلت مطیع و سر به راه بودن دارند و برخی با اقتدار و آزادی در پی کسب حق و حقوق زنانه خود برآمده‌اند. گلی (۱۳۸۹) در مقاله‌ای به بررسی گذر شخصیت اصلی داستان *طعم گس خرمالو* از سنت به مدرنیته می‌پردازد. نتیجه پژوهش نشان‌دهنده این است که می‌توان داستان را روایت تاریخی برخورد یک جامعه با پدیده مدرنیته قلمداد کرد. هم‌چنین گودرزی نژاد (۱۳۸۸) در پژوهشی به شخصیت‌پردازی داستان *چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم* پرداخته و به این نتیجه رسیده که شیوه شخصیت‌پردازی پیرزاد در این رمان به صورت ارائه مستقیم شخصیت‌ها توسط راوی اول شخص است. دشتی آهنگر (۱۳۹۰) در مقاله‌ای به بررسی پیرنگ رمان‌هایی از چهار نویسنده زن پرداخته و به این نتیجه رسیده است که پیرنگ این چهار رمان از الگویی یکسان پیروی می‌کند و زنان داستان‌ها برای حل مشکلات خود به مرد دیگری غیر از همسر خود پناه می‌برند. علی محمدی (۱۳۹۴) نیز در پژوهشی به نقد جامعه‌شناختی آثار زویا پیرزاد پرداخته و توجه خود را معطوف به این نکته کرده که زنان ذهن پیرزاد در همه حال به فکر پیش رفتن با جامعه خود هستند و در این مسیر ناگزیر از مبارزه با سنت‌ها.

نوآوری این پژوهش در این است که تاکنون در رابطه با بررسی سیمای زن در دو رمان *چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم* و *عادت می‌کنیم* زویا پیرزاد با تکیه بر رویکرد اجتماعی پژوهشی صورت نگرفته است و این مقاله تلاش می‌کند تا در این زمینه به کاوش بپردازد. تأکید اصلی بر نقش و جایگاه زن در خانواده و جامعه و بررسی مسائل مهم اجتماعی است که زمینه‌ساز برخی مشکلات زنان شده است.

۲. بحث و بررسی

ساختار اجتماعی دو رمان

ارائه تعریفی دقیق از ساختار اجتماعی مشکل است؛ اما می‌توان گفت، ساختار هر جامعه‌ای به معنی ساختمان، چارچوب و نحوه قرارگیری اجزا در اجتماع آن جامعه است. به عبارت دیگر، «ساخت، نحوه قرارگیری اجزا و عناصر تشکیل‌دهنده جامعه از قبیل نهادها، طبقات و... را در درون جامعه به عنوان یک کل و نوع و شکل روابط آن اجزا و عناصر را نشان می‌دهد. بدیهی است، عناصر اقتصادی و فرهنگی نیز در جامعه حضور دارند و هر یک به شکلی در ساخت آن مؤثرند» (وحید، ۱۳۸۷: ۷۵).

مسائل اجتماعی حاکم بر دو رمان

از آن جاکه رمان از وقایع اجتماعی مایه می‌گیرد و به نوعی الگوپردازی از عالم واقعیت است، بازتاب‌دهنده پدیده‌های اجتماعی و فرهنگی جامعه می‌شود؛ بنابراین در بررسی یک رمان، توجه به مسائل فرهنگی - اجتماعی برای شناخت بهتر رمان دارای اهمیت است. مهم‌ترین مسائل فرهنگی - اجتماعی بازتاب یافته در

رمان‌های چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم و عادت می‌کنیم، عبارتند از:

فقر و نیاز

به دلیل اینکه فقر مانند بسیاری از پدیده‌های اجتماعی، اعتبار زمانی و مکانی دارد، تعریف دقیقی برای آن وجود ندارد. ولی آن‌چه مسلم است «فقر زائیده دو عامل تعیین‌کننده کمبود و مالکیت است. به این معنی که در بسیاری از جوامع همه چیز به حدّ وفور وجود ندارد و تقاضا بیش از عرضه است. در نتیجه هرچه که برای زندگی ضروری و کمیاب است ارزش اقتصادی پیدامی‌کند و به محض اینکه ارزشمند می‌شود، عدّه قلیلی آن را تصاحب کرده و عدّه کثیری از آن محروم می‌گردند. به دنبال این امر، کسانی که امکان دستیابی به شیئی نادر ندارند، نسبت به آن احساس فقر می‌کنند» (قائمی، ۱۳۶۶: ۱۹۸).

فقر و ناداری یکی از مسائل مهمّ اجتماعی است که پیرزاد به ارائه تصویر دقیق آن در جامعه پرداخته است. او با بیان مشکلات اقتصادی حاکم بر زندگی افراد تنگدست، گوشه‌ای از کمبودها و فقر مالی موجود در جامعه را به نمایش می‌گذارد. در چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم کیفیت زندگی مردم شطیپ به خوبی بیانگر فقر رایج در جامعه است. کمبود امکانات بهداشتی و رفاهی، وفور بیماری‌های پوستی و مسکن نامناسب، همه از ویژگی‌های زندگی افراد این طبقه است. آنان ناچار به زندگی کردن در کپر؛ آن‌هم در کنار چهارپایان هستند: «زن و مرد و بچه و گاومیش و بز و گوسفند همه با هم توی کپر زندگی می‌کنند... باید روز برویم؛ چون شطیپ برق ندارد. یادت باشد آب هم برداریم؛ چون لوله کشی هم ندارد... باید حواسمان باشد با کسی دست ندهیم و بچه‌ها را نوازش نکنیم؛ چون یا سل می‌گیریم یا تراخم» (پیرزاد، ۱۳۹۱: ۱۳۶ و ۱۳۷).

در رمان عادت می‌کنیم خانواده سرمدی که پس از فوت پدر با مشکلات تنگدستی و ناداری دست و پنجه نرم می‌کنند، از دیگر افراد فرودست و ضعیف جامعه رمان‌اند. بی‌پناهی، فقر و تلاش برای پرداخت قرض‌های خانواده، خانم سرمدی را ناچار به کار کردن می‌کند: «... بعد از فوت آقای سرمدی برای زن و سه بچه‌اش این خانه می‌ماند با وام بانک و قرض‌هایی که گرفته بودند برای دوا و درمان بیماری طولانی پدر...» (پیرزاد، ۱۳۹۱: ۱۳۱).

افراد فقیر در زندگی با کمبودها و محرومیت‌های بسیاری مواجه هستند. در آمدشان بسیار کمتر از دیگران است و موقعیت اقتصادی نامناسبی دارند. آن‌ها برای ادامه زندگی به کارهایی با دستمزد کم روی می‌آورند و تمام تلاششان مصروف کسب درآمدی هرچند ناچیز می‌شود. تصویر کردن زندگی خانواده‌ای با وضعیت اقتصادی نامناسب که در پی اجاره خانه‌ای محقر هستند تا بتوانند از پس پرداخت هزینه‌های آن برآیند، نمونه‌ای دیگر از تصویر فقر در جامعه است. پیرزاد از طریق تصور گفتگوی زن و شوهر در ذهن

آرزو، دغدغه‌ها و نگرانی‌های این قشر از جامعه را به‌خوبی نشان داده است: «پچ‌پچ زن و شوهر را از اتاق خواب تاریک می‌شنید. می‌شد مکالمه را حدس زد. از کجا؟»

- صرفه‌جویی می‌کنیم

- جای ارزان‌تر

- شاید تخفیف گرفتیم» (همان: ۲۵۳).

تابوشکنی

از دیگر مسائل اجتماعی رمان، شکستن تابوها و کم‌رنگ شدن ارزش‌های اخلاقی نزد افراد است. «تابوشکنی مهم‌ترین ویژگی هنجارگریزی در نوشته‌های زنان دهه هفتاد و هشتاد است. در رمان عادت می‌کنیم، موارد بسیاری از تابوشکنی‌ها که پیش از آن در ادبیات سابقه نداشته، به کاررفته است» (نیکوبخت و دیگران، ۱۳۹۱: ۱۴۸). در عادت می‌کنیم، انتخاب آزادانه دوست مرد از نشانه‌های تابوشکنی است که متأثر از فرهنگ‌های غیربومی است و باعث تغییر نگرش و آزادانگاری در روابط میان زن و مرد شده است. پذیرش فرهنگ‌های غربی که در تضاد با باورهای فرهنگی و دینی مردم جامعه ماست، افراد را به سمت ضعف باورهای دینی و معیارهای ارزشی سوق می‌دهد. ازدواج‌های ناموفق نیز می‌تواند در افزایش چنین روابطی تأثیرگذار باشد. آرزو، زن مطلقه‌ای که با مادر و دخترش زندگی می‌کند، با مردی به نام سهراب زرجو آشنا می‌شود و زمانی که ماه‌منیر از آشنایی و ارتباط دخترش با او آگاه می‌شود، نه تنها ابراز مخالفت نمی‌کند؛ بلکه آن را به‌راحتی می‌پذیرد: «صدای مادر از اتاق نشیمن می‌آمد که سعی می‌کرد یواش حرف بزند: تو ندیدی؟ باید از شیرین پرسم. برای مهمانی عید، دوست پسر مریم را دعوت کرده‌ام. زرجو را هم دعوت می‌کنم. مادر مریم خیال کرده فقط دختر خودش...» (پیرزاد، ۱۳۹۱: ۱۴۰). آیه نیز خود در آرزوی این است که مادرش دوست مردی داشته باشد تا با پرداختن به مسائل مربوط به او از سخت‌گیری دست‌بکشد: «شیرین زد زیر خنده: به قول خود آیه خیلی بیغ و بوقی. خودش صدمبار گفته کاش یکی پیدا می‌شد حواس مامان پرتش می‌شد، این قدر گیر نمی‌داد به من» (همان: ۱۲۴). در جایی دیگر نیز تغییر ارزش‌ها و متداول شدن امری که مغایر با ارزش‌های اخلاقی جامعه است، به چشم می‌خورد که بیانگر تأثیرپذیری از فرهنگ غربی است. آیه از بابک صحبت می‌کند که قرار است با دوست پسر مادرش و دوست دختر پدرش به مسافرت بروند: «بابک مدام با دوست دختر باباش مسافرت و مهمانی‌اند. با دوست پسر مامانش هم همین‌طور. تازه می‌گفت قرار شده دسته جمعی بروند بیرون» (همان: ۱۶۶ و ۱۶۷).

سیمای زن در رمان

جهان داستانی با نمونه‌برداری از زندگی واقعی جاری در جامعه، امکان تجربه بیشتر خواننده از زندگی را به

او عرضه می‌دارد. «تلاش رمان برای کشف زوایای پنهان موجودیت فرد و هویت اجتماعی او بر بستر شرایط تاریخی خاص و مقتضیات فکری، اجتماعی و روان‌شناسی معین شکل می‌گیرد؛ بنابراین در ارائه چارچوب نظری باید از یکسونگری پرهیز کرد که رمان بدون تأثیرگیری از حیات اجتماعی یک ملت، صرفاً آینه هویت آن است» (برکت، ۱۳۸۷: ۶۴-۶۵). پیرزاد با گرت‌برداری از دنیای واقعی با به تصویر کشیدن کردارها و ویژگی‌های زنان در زندگی خانوادگی و اجتماعی‌شان سعی دارد؛ چهره واقعی زن را در ادبیات بنمایاند.

جایگاه زن در اجتماع

به‌طور کلی زنان رمان‌های چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم و عادت می‌کنیم از نظر نقش و جایگاه خود در اجتماع به دو دسته تقسیم می‌شوند: نخست؛ زنانی که موضع انفعال و سازش را اختیار می‌کنند؛ دوم؛ زنانی که فاعلیت و آزادی در تمام جنبه‌های زندگی آنان به چشم می‌خورد. برخی ویژگی‌ها و کردارهای زنان داستان چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم و عادت می‌کنیم را در ادامه بحث خواهیم آورد.

انفعال و سازش

سکوت و سازش زنان منفعل دو رمان، پیامدهای منفی بسیاری برای آن‌ها به همراه دارد. آن‌چه در ادامه می‌آید نمونه‌هایی از این پیامدهاست.

محدود شدن به محیط خانه و عدم حضور مؤثر در جامعه

برخی زنان در جامعه رمان‌های چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم و عادت می‌کنیم تنها در چارچوب زندگی خانوادگی و در محدوده خانه تصویر شده‌اند. ساختار اجتماعی و شرایط فرهنگی به زنان اجازه حضور در صحنه اجتماع را نداده‌است. زن به صورت یک شخص مستقل در نیامده و نمی‌تواند هم‌پای مردان در فعالیت‌های اجتماعی شرکت کند. در چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم، کلاریس که دنیایش فقط در محیط خانه و آشپزخانه محدود می‌شود و تنها به فکر گذران زندگی و راضی نگه داشتن همسر و فرزندان است، نمونه‌ای از این زنان جامعه رمان است. او خود از این روزمرگی و محصور ماندن در چارچوب خانه و عدم حضور در صحنه اجتماع ناراضی است: «راه رفتم و فکر کردم مدام در خانه ماندن و معاشرت با آدم‌های محدود و کلنجار رفتن با مسائل تکراری کلافه‌ام کرده» (پیرزاد، ۱۳۹۱: ۱۹۹). نینا دوست و همسایه قدیمی کلاریس نیز از دیگر زنانی است که تنها به نقش همسری و والدینی خود اکتفا کرده‌است و حضورش در خانه نمودی‌یابد؛ نه در محیط بیرون از خانه و در عرصه کار یا فعالیت‌های اجتماعی (ن. ک: همان: ۱۲۲، ۱۲۳، ۲۴۱).

تصویر شیء‌انگارانه نسبت به زنان

انفعال و سکوت زنان موجب شکل‌گیری تصویر شیء‌انگارانه و ابزار از زنان می‌شود که نادیده انگاشتن

آنان و بی‌توجهی به مسائل و حقوقشان از پیامدهای این امر است. «در نگرش شی‌انگاران نسبت به زن، میزان مطلوبیت او به میزان بهره‌گیری و ارضاء نیازها به واسطه او وابسته است... صاحبان اندیشه شی‌انگاران به جهت فاصله با واقعیت هستی زن در هنگام تعامل با او به دنبال شایع‌ترین راه‌های انحرافی از جمله تهدید و تحقیر شخصیت وی می‌روند تا به مطلوبیت دست یابند» (غفاری فرد، ۱۳۸۵: ۲۳۹).

در این نوع نگرش زن از اهمیت و ارزش چندانی برخوردار نیست و تنها به‌عنوان وسیله‌ای برای کسب لذت جنسی و یا تأمین‌کننده مخارج خانواده در نظر گرفته می‌شود. ثمره چنین نگرشی چیزی جز تحقیر زنان و بی‌توجهی به آن‌ها نیست. در عادت می‌کنیم، نوع نگاه مردان به زن، تحقیرآمیز است. آن‌ها به زن به دیده یک شخصیت درجه دو، کمک‌کار و مورد نیاز برای انجام کارهای خانه و فرزندپروری و یا وسیله‌ای برای کسب لذت جنسی می‌نگرند. دید و نگرش شوهران زنانی که در اتوبوس با یکدیگر صحبت می‌کنند، مؤید چنین دیدگاهی است. مردانی که با فراموش کردن نقش زن به‌عنوان انسجام‌دهنده کانون خانواده از آن‌ها خواسته‌های نامعقولی چون تأمین مخارج خانواده را دارند، نهایت ظلم را در حق آن‌ها انجام داده‌اند: «اولندش بیچاره سرشون رو بخوره، دومندش زمان شما مردت می‌رفت کار می‌کرد، پول می‌آورد و توفیق می‌زایدی و می‌پختی و رفت و روب می‌کردی. مجبور بودی مثل ماها صب تا عصر بیرون خونه جون بکنی و خونه هم که آمدی بساب و بمال...» (پیرزاد، ۱۳۹۱: ۱۵۷). در واقع می‌توان گفت که جایگاه و ارزش زن به‌عنوان فردی که دارای حقوق مساوی با مردان است، به‌دست فراموشی سپرده شده است و به همین دلیل اعمال هرگونه ظلم و بی‌عدالتی در حق آن‌ها از سوی مردان روا شمرده می‌شود. زنان رمان عادت می‌کنیم، هرچند در وضعیت نامناسبی به سر می‌برند و تمام بار زندگی را به دوش می‌کشند، اما دم بر نمی‌آورند و سکوت می‌کنند. وضعیت زن بارداری که مجبور است در آرایشگاه کار کند تا زندگی خود و خانواده شوهرش را اداره کند، به خوبی نشانگر وجود نگاه ابراری مردان نسبت به زنان است: «صندوقدار برگشت پشت میز: مرتیکه الاغ. بابای مریض و ننه غرغروش را آورده، انداخته سر این بیچاره. هر روز هم توقع پلو خورش برای خودش داره و آش و کباب برای باباش» (همان: ۲۴۱).

تحقیر و بی‌عدالتی در حق زنان

غرور و نوع نگرشی که جامعه مردسالار نسبت به مردان دارد، دست آن‌ها را در اعمال هر نوع ستم و تحقیر در حق زنان بازمی‌گذارد. شرایط خانوادگی برخی از زنان و اوضاع فرهنگی حاکم بر جامعه، آن‌ها را ناچار به تحمل تحقیر خود از سوی مردان می‌کند. در عادت می‌کنیم، زنی که در پاریس با آرزو درددل می‌کند، وظیفه خود را به‌عنوان همسر و مادر به‌خوبی انجام می‌دهد و در چرخاندن مغازه نیز به شوهرش

کمکم می‌کند، اما با این حال حاضر نمی‌شود در مواقع خستگی در انجام کارهای خانه از شوهرش کمک بگیرد. این خود کم‌بینی معلول نوع نگرشی است که زنان نسبت به خود دارند. آن‌ها جایگاهی بسیار فروتر از مردان برای خود در نظر می‌گیرند و به همین سبب از خود انتظار دارند که تمام سختی‌های زندگی را به تنهایی به دوش بکشند؛ اما هیچ‌گاه از شوهران خود چنین انتظاری نداشته‌باشند: «آرزو گفت: اقبالاً بعد از نهار برو چرت بزن. می‌گفت: پس مغازه چی؟ آرزو می‌گفت: خُب، شوهرت. زن تعجب می‌کرد: شوهرم طفلک تا صبح نخوابیده و کار کرده. آرزو می‌گفت: خب تو هم نخوابیدی. بچه‌داری کار نیست؟» (همان: ۲۲۰). این عبارات نشان می‌دهد که زنان ستم‌دیده نسبت به حقوق انسانی خود هیچ‌گونه آگاهی ندارند و دید تحقیرآمیز مردان نسبت به خود را می‌پذیرند. این زنان زندگی و سرنوشت خود را، خاموش و با متانت تحمل می‌کنند و از خود، نه عملی بروز می‌دهند و نه سختی می‌گویند. زنانگی آن‌ها در سکوت، متانت و شکیبایی تبلور می‌یابد. زنان رمان عادت می‌کنیم، زمانی که با بی‌تعهدی شوهران خود مواجه می‌شوند، بار سنگین کارهای خانه و دیگر مسئولیت‌های زندگی خانوادگی را به تنهایی به دوش می‌کشند. این عوامل در کنار شرایط فرهنگی - اجتماعی و اقتصادی زندگی زنان که آنان را ناگزیر به ازدواج می‌کند، از جمله علل اصلی سازش و تحمل زن در زندگی خانوادگی می‌شود. اغلب زنان به دلیل نیاز به وجود پستوانه‌ای در زندگی به ازدواج تمایل می‌یابند و از این رو ناچار به جلب رضایت شوهر در زندگی هستند.

فاعلیت و آزادی

در کنار زنانی که در زندگی خاموشی و سکوت را پیشه خود ساخته‌اند، دسته‌ای دیگر از زنان هستند که با آگاهی و اراده‌ای وصف‌ناپذیر برای به دست آوردن آزادی می‌کوشند و از حالت انفعال خارج شده و خود قدرت را به دست می‌گیرند. برخی از ویژگی‌های این زنان را در ادامه خواهیم آورد.

مشارکت فرهنگی - اجتماعی و کسب استقلال شخصیتی

در میان زنانی که درگیر مسائل شخصی و خانوادگی هستند، زنانی نیز به چشم می‌خورند که با واقع‌بینی در پی رسیدن به اهداف و خواسته‌های آرمانی هستند و در فعالیت‌های اجتماعی شرکت می‌کنند تا توانایی خود را در عرصه اجتماع نیز بیازمایند. نوراللهی در چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم، نمونه‌ای از این زنان است که برای آزادی زن و دفاع از حقوق او تلاش می‌کند و در صدد کسب حق رأی زنان برآمده‌است. او زنی آگاه از وقایع اجتماعی جامعه خود است و انفعال و انزوای زن از صحنه‌های اجتماعی و فرهنگی را نمی‌پذیرد و برای شناساندن جایگاه واقعی اش در جامعه می‌کوشد: «صدای خانم نوراللهی نازک بود و ته جمله‌ها را می‌کشید: در خاتمه یادآوری می‌کنم که ما تاکنون در این راه بسیار کوشیده‌ایم. خیلی فریادها از

حلقوم زن ایرانی برخاسته. چیزی که هست این فریادها با هم نبوده و در یک جهت نبوده و هماهنگی نداشته» (همان: ۷۷).

از دیگر خصوصیات این زنان، کسب استقلال و آزادی است. آنان با گام نهادن در عرصه اجتماع، چهره جدیدی از خود را به تصویر می‌کشند. در این جامعه، زن خانه را رها کرده و به صورت یک شخص مستقل در آمده و حضور خود را در پهنه اجتماع به ثبت رسانیده است. فضای زندگی این زنان به کلی دگرگون شده و متناسب با این تحول، شخصیت‌های آنان نیز از انفعال خارج شده و به عنصر فعال در موقعیت‌های اجتماعی تبدیل شده‌اند. شخصیت‌های رمان عادت می‌کنیم، همه زنانی تحصیل کرده با نقش‌های مختلف اجتماعی هستند. در این میان برخی زنان با شجاعت و اراده محکم، نقش مردان را در جامعه ایفای کنند و کارهای بزرگ و پر مسئولیت را به خوبی برعهده می‌گیرند. آرزو نمونه‌ای از این زنان است که اقتدار و فاعلیت در تمام جنبه‌های زندگی‌اش به خوبی آشکار است. او با وجود جدایی از همسر و مشکلات عاطفی ناشی از آن، فوت پدر و وظیفه تأمین مخارج مادرش، محکم و با اراده مانند یک مرد برای حفظ خانواده می‌کوشد و مدیریت بنگاه معاملات ملکی پدرش را برعهده می‌گیرد که کاری صرفاً مردانه است؛ اما به خوبی از عهده انجام آن برمی‌آید: «آخر سر... مامانم از شرکتی که توش کاری کرد استعفاداد و تصمیم گرفت بنگاه بابابزرگم رو اداره کنه. با طلبکارها هم حرف زد که طلب‌هاشون رو قسطی بگیرند» (همان: ۱۸۷).

آزادی عقیده و عمل

از آن‌جا که زنان در بسیاری موارد در سایه مردان تصویر شده‌اند و کارها و تصمیمات آنان با کمک و نظر مردان انجام شده است، از این رو استقلال در تصمیم‌گیری و اندیشه از سوی آنان کمتر دیده شده است. در این میان زنانی نیز هستند که با قطع وابستگی از مردان و تأمین زندگی خود، این استقلال را به دست آورده‌اند و خود درباره زندگی و کارهای خویش تصمیم می‌گیرند. این زنان در بیان افکار و عقاید خود آزاد هستند. یکی از نمونه‌های این موضوع، بیان آزاد نظر زن در رابطه با ازدواج است. در عادت می‌کنیم آرزو با وجود مخالفت خانواده با زرجو ازدواج می‌کند و توجهی به منع و مخالفت آنان ندارد و به راحتی هدف خود را با مادرش در میان می‌گذارد: «زلزله به ماه منیر: من هم تصمیم گرفتم مثل فائزه... بعد به ماه منیر نگاه کرد: ازدواج کنم... ماه منیر زلزله بود به آرزو: چکار بکنی؟ آرزو گفت: ازدواج. با سهراب» (همان: ۲۳۲). در چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم، خانم نوراللهی نیز هرچند با اصرار پدرش مبنی بر ازدواج با پسر عمیش مواجه می‌شود؛ اما با اراده و آزادی مانع این ازدواج می‌شود: «پدر و مادر خود من... یا توی یک کفش کرده بودند که باید با پسر عموم ازدواج کنم» (همان: ۱۹۵). ماه منیر در عادت می‌کنیم، از دیگر زنان مقتدر

داستان است که در خانواده اختیار مطلق را در دست دارد؛ به گونه‌ای که شوهرش با هیچ خواسته‌ای مخالفت نمی‌کند و همیشه به او «چشم» می‌گوید: «... صدای ماه منیر تا دستشویی می‌آمد. بفروش! چند تا مغازه درب و داغان ته شهر به چه درد می‌خورد؟ باید فرش بخریم... و پدر مغازه‌ها را فروخت و ماه منیر فرش و نقره و بلور خرید و رفتند سفر اروپا» (همان: ۱۹۴).

نقش زن در خانواده

با بررسی نقش زن در محیط خانواده این نکته آشکار می‌شود که در آثار پیرزاد، زن به عنوان شخصیتی که نقش اصلی را در حفظ و انسجام خانواده برعهده دارد، نمود یافته‌است. در این دو اثر، وظایف و نقش زن در خانواده را می‌توان چنین توضیح داد.

حفظ کانون خانواده و رسیدگی به امور آن

خانه‌داری به‌طور سنتی از وظایف زنان بوده‌است و آنان بیشتر زمان خود را صرف کارهای خانه می‌کنند. وظایف همسررداری، فرزندپروری و اداره خانه برعهده زنان است که در قبال آن هیچ مزدی دریافت نمی‌کنند؛ از این رو به آن «کار بی‌مزد خانگی» می‌گویند. «کار خانگی با وجود این که بخش مهمی از تولید اجتماعی است، کاری بدون دستمزد است. در جهان مادی ما که پول ارزش و بهای همه چیز را تعیین می‌کند، کاری که دستمزدی به آن تعلق‌نگیرد، صرف نظر از اهمیت آن برای جامعه بی‌ارزش تلقی می‌شود و جایگاه خود را در جامعه نمی‌یابد» (منجم، ۱۳۸۱: ۱۹).

در این دو رمان، زن یکی از ارکان اساسی خانواده است و با نظارت متعهدانه خود بر امور خانه و خانواده، نقش مهمی در مدیریت آن ایفا می‌کند. رسیدگی به همسر و فرزندان و انجام کارهای مربوط به خانه، هم‌چنین انسجام کانون خانواده از وظایف و نقش‌های مهم زن است. کلاریس در چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم، نمونه‌ای از این زنان است که شرح وظایف او در نقش یک زن خانه‌دار، تعیین‌کننده نقش ویژه زن در خانواده است. او خود را وقف انجام وظایف همسررداری و پرورش فرزند کرده‌است؛ به طوری که فرصت چندانی برای پرداختن به امور مربوط به خود را ندارد و با وجود آگاهی به این روزمرگی، هم‌چنان از عهده مسئولیت خود به‌خوبی برمی‌آید: «در خانه که باز شد دست کشیدم به پیشبندم و دادادم: روپوش در آوردن، دست و رو شستن. کیف پرت نمی‌کنیم وسط راهرو... چرخیدم طرف پخچال شیر در بیاروم که دیدم چهار نفر دم در آشپزخانه ایستاده‌اند» (پیرزاد، ۱۳۹۱: ۹). در عادت می‌کنیم، زن به سبب ساختار زندگی خانوادگی علاوه بر کارهای خانه، اموری چون تأمین مخارج خانواده و سرپرستی فرزند را نیز برعهده‌دارد و این نشانگر حضور پررنگ زن در خانه است. در این اثر، اغلب زنان نقش مدیر و

سرپرست خانواده را دارند و در نبود همسر یا بی‌تعهدی او، تأمین مالی خانواده را برعهده می‌گیرند. آرزو، زن مطلقه‌ای که سعی دارد، بنگاه معاملات ملکی پدر را پس از فوت او اداره کند و برخلاف نظر دیگران موفق به انجام این کار می‌شود، نمونه‌ای از این زنان است. (ن. ک همان: ۱۱۰). خانم سرمدی از دیگر زنانی است که پس از فوت همسر به همراه سه فرزندش رستوران را اداره می‌کند و از این طریق زندگی‌اش را می‌چرخاند: «... بعد از فوت آقای سرمدی برای زن و سه بچه‌اش این خانه می‌ماند با وام بانک و قرض‌هایی که گرفته بودند برای دارو و درمان بیماری طولانی پدر...» (همان: ۱۳۱).

پرورش فرزند

فرزندآوری و بزرگ کردن آنان در واقع مهم‌ترین و اصلی‌ترین وظیفه خانواده در تمام جوامع؛ به‌ویژه جوامع سنتی بوده است. زنان بیشتر از مردان وقت خود را صرف فرزندان می‌کنند. مادر پرورش‌دهنده اصلی و حامی فرزند محسوب می‌شود و نقش ویژه‌ای در رشد عاطفی و ثبات شخصیتی کودک برعهده دارد. مادر در آثار پیرزاد، نقشی برجسته دارد. در ابتدای رمان *چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم*، نیز زن با وظایف مادرانه خود تصویر شده است. شخصیت اصلی داستان؛ کلاریس در محیط آشپزخانه و در حال حاضر کردن عصرانه فرزندانش به خواننده معرفی می‌شود: «در خانه که باز شد، دست کشیدم به پیشبندم و داددم؛ روپوش درآوردن، دست و روشستن؛ کیف پرت‌نمی‌کنم وسط راهرو» (پیرزاد، ۱۳۹۱: ۹). از آن‌جا که شخصیت و هویت فرزند در خانواده و بیشتر توسط مادر شکل می‌گیرد، نقش زن به‌عنوان سازنده شخصیت فرزند بسیار مهم و درخور توجه است. در عادت می‌کنیم، نیز زن زندگی‌اش را وقف فرزند کرده و به خاطر او رنج‌ها و سختی‌های بسیاری را تحمل می‌کند. نمونه‌ای از این کردار زنانه را در وجود آرزو می‌بینیم که در قبال آیه، از هیچ تلاشی برای رسیدگی و تربیت، فروگذار نمی‌کند. هم‌چنین پرورش فرزند توسط زنان، شامل جنبه‌های مادی و معنوی می‌شود. جنبه‌های مادی اموری است که به سلامت جسمی و تأمین نیازهای اقتصادی آنان مربوط می‌شود. تغذیه مناسب و سلامت جسمانی، لازمه رشد کودک است که این وظیفه مهم برعهده مادران است. رمان *چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم* به نقش زن-مادر توجه ویژه‌ای دارد و کلاریس نمود بارز این نقش است. او همواره در حال رسیدگی به سلامت و تغذیه فرزندانش تصویر شده است: «برای عصرانه بچه‌ها چمبور درست می‌کردم. ترید نان خشک، رویش پنیر و مغز گردوی چرخ کرده» (همان: ۱۳۸). در عادت می‌کنیم نیز مراقبت آرزو از فرزند خود برای پیشگیری از ابتلای وی به بیماری و هم‌چنین رسیدگی به سلامت و رشد جسمانی او به چشم می‌خورد: «... تا آمد در را ببندد آرزو گفت: آیه اگر زنگ زد بگو ویتامین ث خریدم، گذاشتم روی میز تحریرش. دیروز افتاده بود به فین فین» (همان: ۱۵۱).

در جایی دیگر نیز به این وظیفه مادر اشاره شده است: «بسته قرمه سبزی را بیرون آورد... آیه اگر زنگ زد، بگو برایش غذا گذاشتم بیرون... یادداشت گذاشت که پلو توی یخچال هست و با قرمه سبزی گرم کند» (همان: ۱۷۶).

علاوه بر رسیدگی جسمانی، گاه زن مسئولیت تأمین مادی فرزند را نیز خود بر عهده می‌گیرد. از آن‌جا که پس از طلاق، مسئولیت تأمین مخارج آیه بر عهده آرزو است، بنابراین او خود به رفع نیازهای مادی آیه می‌پردازد: «آرزو رو کرد به آیه: زود باش لباس اسکی ومانده را بخر برگردیم که دارم می‌پزم» (همان: ۱۴۱). در بخش دیگری از رمان نیز به دلیل بی‌تعهدی مرد در قبال زن و فرزند، این وظیفه مهم بر دوش زن است: «زن پستانک را که به لباس بچه سنجاق بود، گذاشت توی دهن بچه... بعد عمل باید یک هفته ده روز بخوایم. کی کار کنه خرج کفش و لباس و کتاب دفتر بچه‌ها رو بده؟» (همان: ۱۵۶).

تربیت فرزندان در حیطه جنبه معنوی فرزندپروری قرار می‌گیرد. زن بیشتر وقت خود را با فرزندان سپری می‌کند و به دلیل ارتباط داشتن با آنان، سهم ویژه‌ای در شکل‌گیری شخصیت‌شان دارد. مادر تمام هستی و زندگی‌اش را در وجود فرزند می‌بیند و از این رو در تربیت او کوتاهی نمی‌کند. کلاریس به‌عنوان مادری مهربان در راه پرورش فرزندانش از هیچ کوششی فروگذار نمی‌کند و با وجود علاقه و محبت به آن‌ها، گاهی تبدیل به معلمی سخت‌گیر می‌شود و به تربیت و شخصیت‌سازی فرزندانش اهتمام می‌ورزد: «برای هزارمین بار توی گوش آرمن خواندم که پنهان کردن اسباب بازی‌های دوقلوها اصلاً کار بامزه‌ای نیست و در ضمن جلو مردم نباید به خواهرش بگویی، خنگ خدا» (همان: ۱۸). آرزو نیز در رابطه با تربیت آیه دقت خاصی مبذول می‌دارد و در رعایت و آموزش اصول اخلاقی به او بسیار سخت‌گیر است. او که علت آمدن محسن به اتاقش را دلبری از آیه می‌داند، با برخورد خشک و جدی خود مانع ماندن محسن در اتاقش می‌شود: «... محسن خان به هوای دلبری از این خانم با بهانه‌های الکی آمده توی اتاق... لابد باید لبخند می‌زدم و تعارف می‌کردم و دل تو بتمرگد که شما دو تا فکر نکنید به قول خودتان جوادم» (همان: ۴۸).

مذهب

سلامت معنوی بر چگونگی درک افراد از سلامتی در زندگی معنوی‌شان متمرکز است. «اعتقاد مذهبی از طریق ایجاد آرامش و ایمان درونی، خوش بینی فرد با فراهم آوردن اعتماد به خود و کوشش بیشتر، زمینه ساز و عوامل مؤثر در سلامت انسان و به‌ویژه سلامت معنوی هستند» (عسگری و دیگران، ۱۳۸۹: ۳۶). مذهب اساسی‌ترین پایه زندگی اجتماعی محسوب می‌شود. به دلیل وجود مذهب در میان مردم جامعه، شاهد گرایش‌های مذهبی خاصی از سوی افراد هستیم.

رمان چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم به شرح رسوم زندگی ارامنه ساکن در ایران می‌پردازد و تمام جوانب زندگی آن‌ها و از جمله مذهب و اعتقادات دینی‌شان را به تصویر می‌کشد. مادر کلاریس از جمله زنانی است که مقید به امور مذهبی است. او به روزه گرفتن در عید پاک اعتقاد زیادی دارد؛ به گونه‌ای که از فرزندانش نیز می‌خواهد که نسبت به این مسأله پایبند باشند: «... آلیس و مادر با هم بحث می‌کردند که سال آینده روزه بزرگ عید پاک از کی شروع می‌شود و روزه کوچک از کی. سر آخر آلیس گفت: حالا کو تا عید پاک... مادر گفت: باید بگیری» (پیرزاد، ۱۳۹۱: ۷۳). رفتن به کلیسا در روزهای یکشنبه و به عبادت پرداختن از دیگر کردارهای مذهبی افراد جامعه رمان است: «یکشنبه‌ها خاتون با خواهر و برادر و پدر و مادر به کلیسای شهر می‌رفت که در خیابان پهنی بود با ردیف درخت‌های بید و سپیدار» (همان: ۱۳۴). شرکت در نماز جماعت در روزهای جمعه نیز بیانگر وجود اعتقادات مذهبی در میان مردم است: «جمعه‌ها از مسجد صدای اذان بلند می‌شد. همسایه‌ها که از نماز جماعت برمی‌گشتند، پدر عبادت قبول می‌گفت» (همان: ۱۳۴). هم چنین هنگامی که افراد در زندگی با مشکلات و گرفتاری‌ها مواجه می‌شوند، برای حل آن‌ها و رهایی از سختی‌ها به عقاید و اعمال مذهبی خود متوسل می‌شوند. در چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم زنان در موقعیت‌های حساس و مهم زندگی به اعتقادات خود متوسل می‌شوند و نتیجه مطلوب که همان رسیدن به خواسته‌ها و برطرف شدن غم و اندوه است را به دست می‌آورند. مادر کلاریس هنگام مواجه با حوادث مهم زندگی اش عقاید مذهبی را تنها راه حل مؤثر می‌داند و با نذر کردن، موقعیت‌های سخت را به طور موفقیت آمیز پشت سر می‌گذارد: «قربان صلیب محرابش. تا حالا هرچه نذر و نیاز داشتم داده. به سلامت فارغ شدن‌های تو، زود جوش خوردن دست شکسته آرم، عمل لوزة دوقلوا، این هم آخری» (همان: ۲۶۵). برپا کردن مجالس مذهبی که از عقاید مذهبی افراد نشأت می‌گیرد، از دیگر کردارهای زنان است. زنان رمان عادت می‌کنیم برای گردهم آمدن و سرگرمی در این مجالس شرکت می‌کنند؛ زیرا این مجالس علاوه بر داشتن شأن و ارزش مذهبی، فرصتی برای دیدار یکدیگر نیز هست. پیرزاد وقتی از مجالس زنانه سخن می‌گوید، هیچ گونه نشانه‌ای از آگاهی آن‌ها نسبت به این گونه مراسم نمی‌دهد و شاید این سخن درست باشد که: «زن سنتی در مجالس روضه‌خوانی و مذهبی احساس نوعی مثبت بودن می‌کند و تنهایی و بیکارگی خود را کتمان می‌کند» (شریعتی، ۱۳۵۷: ۱۰۳)؛ بنابراین این مجالس فرصتی برای پرکردن اوقات فراغت زنان است. نمونه‌هایی از وجود این مجالس مذهبی در عادت می‌کنیم نیز به چشم می‌خورد: «خانم نورایی آش رشته ختم انعام را از بیرون گرفته؛ گفته آشپز آوردم» (پیرزاد، ۱۳۹۱: ۱۲). و درجایی دیگر نیز ملک خانم سفره امام حسن ترتیب داده که بیشتر در پی ظاهر آرای و تجمل‌گرایی است: «در اتاق که بسته شد، ماه منیر

گفت: فردا منزل ملک خانم دعوت‌م، سفره امام حسن انداخته؛ همه چیز سبز» (همان: ۶۱).

انحرافات و کجروی های اجتماعی زنان

یکی از جامعه شناسان در تعیین کجروی چنین نوشته است: «اشخاص در موقعیت‌ها و شرایط خاصی به کجروی گرایش پیدامی کنند؛ یعنی شرایط زندگی است که آن‌ها را وادار به کجروی و تخطی از هنجارها می نماید؛ چون به هیچ یک از قوانینی که دیگران در این مورد وضع کرده اند، توجهی ندارند. بنابراین کجروی آن است که واکنش‌های نامساعدی را در افراد ایجاد کند» (ستوده، ۱۳۸۰: ۱-۴۰). بررسی نامنی‌های روانی و اجتماعی بازتاب یافته در رمان‌های چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم و عادت می‌کنیم، نشان‌دهنده این نکته است که به نظر می‌رسد؛ میزان گرایش زنان این دو رمان به انحرافات روانی و اجتماعی بیش از مردان است.

اعتیاد

اعتیاد نوعی اعتراف به شکست است؛ زیرا آدمی احساس می‌کند توان مبارزه ندارد و اصولاً ضعف اراده و ناتوانی برای مبارزات اجتماعی در ایجاد آن تأثیر قاطع دارد. «توسل به مواد مخدر، از راه‌هایی است که انسان برای رهایی از فشار عقده‌های متراکم خود انتخاب می‌کند و به‌طور موقت در خود آرامش ایجاد می‌کند و این امر به ویژه در رابطه با افراط در مصرف، معلول نوعی پریشانی روانی است» (قائمی، ۱۳۶۶: ۹۰). عللی که موجب گرایش زنان دو داستان به اعتیاد می‌شود، به دو بخش عوامل خانوادگی و عوامل اجتماعی تقسیم می‌شوند:

در بخش عوامل خانوادگی، شرایط سخت معیشتی و آشفتگی‌های روحی ناشی از آن، زنان را به سمت اعتیاد سوق می‌دهد. تلاش برای رهایی یافتن از رنج و نگرانی حاصل از مصائب زندگی خانوادگی، یکی از علل گرایش زنان دو داستان به اعتیاد محسوب می‌شود. کلاریس که زندگی‌اش محدود به خانه‌داری شده است، سرشار از احساس خستگی است و به دنبال یافتن راهی برای گریز از روزمرگی‌ها و تنش‌های روحی. به همین دلیل در اوقات تنهایی خود سعی می‌کند با روی آوردن به سیگار، اندکی از این مسائل کسالت آور فاصله بگیرد: «پاکت سیگار را از یخچال در آوردم... زیاد سیگار نمی‌کشیدم. فقط گاهی که خانه خلوت بود دوست داشتم بنشینم توی راحتی چرم سبز، سر تکیه بدهم به پشتی، سیگار بکشم و فکر کنم» (پیرزاد، ۱۳۹۱: ۶۴). در عادت می‌کنیم نیز آرزو که در زندگی زناشویی شکست خورده و اکنون تنهاشده، مسئولیت تأمین مخارج زندگی و خود و مادرش را نیز برعهده دارد و این موارد باعث گرایش او به سیگار شده است: «شیرین فندک زد و آرزو پک زد به سیگار» (همان: ۴۹).

هم‌چنین زمانی که فرد توانایی روبرو شدن با نابسامانی‌ها و سختی‌های زندگی را ندارد، دچار احساس یأس و آشفتگی روحی شده و مواد مخدر تنها پناهگاه او محسوب می‌شود که برای رهایی یافتن از افکار نگران‌کننده و مشکلات به آن پناه می‌برد. شکست عشقی و احساس تنهایی نیز عامل اصلی روی آوردن شیرین به مواد مخدر شده‌است: «آرزو به سیگار پک زد و داد دست شیرین» (همان: ۸۸).

از مهم‌ترین عوامل اجتماعی گرایش به اعتیاد در میان زنان داستان عادت می‌کنیم، فقر، فراوانی مواد مخدر و سهولت توزیع آن است عامل دیگر این است که تولیدکنندگان سعی می‌کنند عوامل توزیع را از میان افراد فقیر انتخاب کنند؛ بدین صورت که آن‌ها را معتاد کرده و سپس از آن‌ها برای فروش استفاده می‌نمایند. (ن.ک: فرجاد، ۱۳۸۳: ۱۵۵). زن و دختری که آرزو در جشن پاک‌شدگی معتادان می‌بیند، هر دو ابتدا عامل توزیع مواد مخدر بوده‌اند که پس از گرفتار شدن، اقدام به ترک آن می‌کنند. همان‌طور که از مطالب فوق برمی‌آید، فقر می‌تواند علت انتخاب چنین شغلی و در نتیجه گرایش به مواد مخدر شود. علاوه بر آن معتاد بودن مادر عامل بسیار مهمی در ایجاد اعتیاد دختر محسوب می‌شود: «زن گفت... آره هم خودم؛ هم دخترم... من تریاک، دخترم هر چی بگی، تا رسید به هروین. اولش ساقی بودیم. بعد گرفتار شدیم. حالا پاکیم» (پیرزاد، ۱۳۹۱: ۱۷۹ و ۱۸۰).

دشنام و ناسزاگویی

ناسزاگویی به کاربرد کلمات و عبارات زشت و زننده‌ای گفته می‌شود که معمولاً برای تخلیه خشم از سوی افراد به کار می‌رود. فحش و ناسزا شآن و منزلت فرد را می‌کاهد و اعتبار او را نزد دیگر افراد از بین می‌برد. هم‌چنین دشنام‌گویی در روابط میان اعضای جامعه تأثیرگذار است و به تدریج فرهنگ جامعه را به انحطاط می‌کشاند. فحش و ناسزا در هر دو رمان، بیشتر از زبان زنان بیان می‌شود. آرزو هنگام عصبانیت برای تخلیه خشم خود ناسزاگویی را پیش می‌گیرد. افتادن و خراب شدن تلفن آرزو، باعث ناراحتی وی می‌شود و از آن‌جا که او زرجو را عامل این موضوع می‌داند، به ناسزا گفتن به وی می‌پردازد: «آرزو چند بار تلفن را امتحان کرد. بعد با خودش گفت: مرتیکه خل احمق. بی شعور دیوانه خرا!» (همان: ۲۱).

نفرت از مردان به دلیل بی‌مسئولیتی آنان، عاملی برای ناسزاگویی زنان محسوب می‌شود: «اسفندیار الاغ. هم‌چنین جواهری را ول کرده رفته. حق با شیرین است. مردها همه‌شان الاغ‌اند» (همان: ۴۱).

۳. نتیجه‌گیری

زویا پیرزاد نویسنده‌ای واقع بین است که دغدغه اصلی او پرداختن به مسائل اجتماعی و فرهنگی در قالب رمان است. آنچه بیش از هر چیز در آثار او به‌ویژه در دو اثر شاخص؛ چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم و

عادت می‌کنیم به چشم می‌خورد، طرح مسائل زنان در قالب رئالیستی است. گروهی از زنان آثار پیرزاد از جایگاه نسبتاً خوبی در جامعه برخوردارند. آن‌ها در رابطه با امور شخصی و اجتماعی خود، به طور مستقل تصمیم می‌گیرند و با حضور گسترده در عرصه اجتماع در پی تثبیت جایگاه خود در جامعه هستند. گروهی نیز موضع انفعال و سازش را در پیش می‌گیرند. در خانواده نیز زن، محور اصلی و اساسی خانواده است و نقش ویژه‌ای در حفظ تداوم و ثبات و آرامش آن برعهده دارد. مسائلی چون فقر و تابوشکنی از جمله واقعیات اجتماعی منعکس شده در آثار پیرزاد است. گرایش به مذهب به عنوان مهم‌ترین عامل کسب آرامش روحی و حل مشکلات از برجسته‌ترین کردارهای زنان دو داستان است. هم‌چنین میزان گرایش زنان به انحرافات اجتماعی، بیشتر از مردان است و این امر معلول عوامل خانوادگی چون شکست و ناکامی، سختی معیشت و آشفتگی روحی ناشی از آن و عوامل اجتماعی چون نیاز و ناداری است.

کتابنامه

- برکت، بهزاد (۱۳۸۷)، «هویت و بازتاب آن در رمان»، *ادب‌پژوهی*، شماره ۵، صص ۶۱-۹۰.
- پیرزاد، زویا (۱۳۹۱)، *چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم*، چاپ بیست و هفتم، تهران: مرکز.
- (۱۳۹۱)، *عادت می‌کنیم*، چاپ چهل و چهارم، تهران: مرکز.
- توکلی، نیره (۱۳۸۲)، «فرهنگ و هویت جنسیتی با نگاهی بر ادبیات ایران»، *نامه انسان‌شناسی*، سال اول، شماره ۳، صص ۳۱-۷۰.
- حسن آبادی، محمود (۱۳۸۱)، *مکتب اصالت زن (فمینیسم) در نقد ادبی*، چاپ دوم، مشهد: نیکونشر.
- ستوده، هدایت‌الله (۱۳۸۰)، *آسیب‌شناسی اجتماعی (جامعه‌شناسی انحرافات)*، چاپ هشتم، تهران: آوای نور.
- شریعتی، علی (۱۳۵۷)، *زن*، چاپ هفتم، تهران: چاپخش.
- عسگری، پرویز؛ خدیجه روشنی و مریم مهری آدریانی (۱۳۸۹)، «رابطه اعتقادات مذهبی و خوشبینی با سلامت معنوی دانشجویان دانشگاه آزاد اهواز»، *یافته‌های نو در روان‌شناسی*، سال ۴، شماره ۱۰، صص ۲۷-۳۹.
- غفاری فرد، حسن (۱۳۸۵)، «واکاوی آسیب‌های فرهنگی علیه زنان»، *مطالعات راهبردی زنان*، شماره ۵، صص ۶۲-۷۱.
- فرجاد، محمدحسین (۱۳۸۳)، *آسیب‌شناسی کجروی‌های اجتماعی*، تهران: قوه قضائیه، مرکز مطبوعات و انتشارات.
- قائم‌ی، علی (۱۳۶۶)، *آسیب‌ها و عوارض اجتماعی (ریشه‌یابی، پیشگیری و درمان)*، چاپ دوم، تهران: امیری.
- نیکوبخت، ناصر و دیگران (۱۳۹۱)، «روند تکوین سبک زنانه در آثار زویا پیرزاد، تحلیلی بر پایه سبک‌شناسی»، *نقد ادبی*، سال ۵، شماره ۱۸، صص ۱۱۹-۱۵۲.
- وحید، فریدون (۱۳۸۷)، *جامعه‌شناسی در ادبیات فارسی*، چاپ چهارم، تهران: سمت.